

و تکلف و تعارف سوای اسپ و شال و برک و
 عاقری و کلاغی و قالی و اسباب سنگ و روی مشهد
 که از خراسان با خود داشتیم تفنگ و طبانچه و
 ساعت و دوربین و هزار پیشه که از آذربایجان بارغان
 آوردند نیز صرف شد و خرج میوه و شیرینی را هم گلاحتی ستفاخانها
 نواب مستطاب ظل السلطان برسم شکون دادند و
 مصارف شیلان من جمیع الجهات برای خیر و برکت از
 سرکار اقدس شاهنشاهی مرحمت و عنایت شد و
 ارباب طب را نواب صاحبقران میرزا شادبیانه و
 بخشش کردند لا غیر و عصر آنروز که سلام عام
 در دیوان خانه بزرگ اتفاق افتاد و شاهنشاه عالم
 پناه بالای تخت نشست حضرت ولیعهد روحی فراه
 را فرمان ولیعهدی بر سر زدند با کمال سرافرازی واقعی

بین انخواس و العوام کالشمس فی وسط السماء از خزند
 وسط بحضور باهرالنور بردند و از روی منتهای مرحمت
 خاص بهالای تالار احضار کردند و در پایه تخت همایون
 جای سلام دادند. بحضار محفل بهشت مشاکل مبارکباد
 فرمودند. و بهکی عرض تمینیت نمودند. روز دیگر از سرکار
 شاهزادگان و خادمان حرم فروداً فروداً تعارف و مبارکباد
 آمد. و امنار و امرار و حکام و معارف و اشراف و قواد
 مالک ایران هر یک فراخور حال پیشکش و شیرینی
 از حضور ولیعهد رومی فداه گذراندند. و حضرت ولیعهد
 هر چه از جنبش و ملبوس بود بشاهزادگان و امیرزادگان
 و وزرای آنها مخصوص داشتند. و بافرابین همایون
 ولیعهدی که بافتخار هر یک هر یک صادر شده بود فرستادند.
 اما اختصاص خراسان از سایر ممالک این بود که خلعت

فالی والا شان دامت شوکت و مرحمتی که بآن برادر -
 مهربان شد از سرکار اقدس همایون شاهنشاهی بود -
 و یکنفر نایب یوزباشی خواهد آورد - فرامین قضا آئین
 مصحوب عالیجاه فضلعلی خان انفاذ گردید - لقب
 وزارت بشما و سرداری بعالیجاه نور محمد خان و ریش
 سفیدی بعالیجاه نجفعلی خان و کشیکچی باشی بعالیجاه
 امیر مرحمت شد -

کاغذ لیسیت که بنواب اردشیر میرزا در
 حکومت کروس نوشته وقتی که در رکاب
 ولیعهد بن ولیعهد باذربایجان می آمد -

قرابنت شوم - دستخط شما رسید تا مل کردم تا از کردستان

هم میرزا رفیع آمد و کاغذهای والده رضاقلیخان و میرزا
فرج الله را آورد. حضرت ولیعهد روحی فداه مصلحت
در این دانستند که چون والی وفات کرده شما بطورهای
دیگر در صدور مطالبه مال کردستان بر نیایید. کردستان
و کروس هر دو را بی تفاوت بدانید. میرزا فرج الله نوکر
قدیمی ولیعهد مرحوم است طفلی بود پسر مرحومش او را
بغلامی و چاکری این آستان داد تا در چنین روزی بکار
اولاد و احفادش بیاید. باور نمیتوان کرد که میرزا فرج الله
از او جاق گردون رواق ولیعهد مرحوم تخلف کند یا
العیاذ بالله پیرامون خیانت بگردد. سابقاً عرض کرده
بودم که او را در دست داشته باشید و با او متفق و
ملتفت شوید. حالا هم همان عرض را میکنم. هر چند
والی سابق حقوق مراحم ولیعهد مرحوم را در باره خودش

و پدرش فراموش کرد. و تا سفر خراسان طول کشید
 هزار جا غیر اینجا دست زد. حتی طلب حسابی را نداد.
 و تاخت و تاز را مثل اوزپک و ترکمان شایع
 داشت. لکن حالا که از دنیا رفت بدو سه جهت کلم
 فرصتی کردن و بگردشانی پرداختن شایسته نیست.
 اول آنکه لاشک در نظر مبارک شاهنشاه خوش آیند
 نخواهد بود. ثانی آنکه با وضعی که حضرت ولیعهد بنواب
 شعاع السلطنه و فخر الدوله انظار موافقت میفرمایند
 نبی سازد. و از جانب خمه خلانی نسبت بشما روی
 نداده است. ثالث آنکه بالفعل والی از میان رفته
 و والده رضا قلی خان زنی است در اندرون و
 رضا قلیخان خودش طفلی است در دبستان در واقع و
 نفس الامر کار کل گردشان بکفایت میرزا فرج الله پیوسته

و بسته شده و باو تخلفی و خیانتی گمان نبرد. و انتقام
 خسرو خانرا از میرزا فرج الله کشیدن شرعاً و عرفاً
 شایسته نباید دانست ع

مرا بزهر گهی کش کز انگبین نتوانی

شما را احمد الله تعالی همه وقت این قدرت و شوکت
 در زیر سایه شاهنشاه و ولیعهد روحی فداه باقی هست
 و کسی نیست که سلب این اقتدار شما کند. صایق قلعه
 کز روس از شما بگیرد. در اینصورت سبب تعجیل چیست.
 اگر فرضاً میرزا فرج الله طلب ولیعهد مرحوم را انکار
 کرد. و با آنکه مهر خودش در تمسکات است حاشا نمود.
 و مال مهربانی و کزوسی و صاین قلعه را نداد. و العیاذ
 بالله بخالفت ایستاد. آنوقت من خود با چاکران شما در
 انتقام از او شریک میشوم. اما اگر انشاء الله بیجنگ و

غوغا از عمده این خدمت بر آمد هرگز باین گونه رفتارها
در مملکت شاهنشاه شریک نبیاشتم.

قربانت شوم. حضرت ولیعهد روحی فداه بملاحظه همین
دلایل ثلاثه شما را از تعرض کردستان ممنوع داشتند.

رقم والا را زیارت خواهید کرد. میرزا رفیع و میرزا لطف
الله را پس فردا انشاء الله تعالی روانه خواهند فرمود.

خدمت شما برسند. و قرار بر این دادند که جناب آقا
سعید همدانی ایده الله بفضله الصمدانی را تا آن سرحد

زحمت دهند. برای خیر و صلاح مسلمانان بیارند و چون آن
بزرگوار چنان است که نه گروس و مهربان از او انکار

دارند نه کردستان میتواند اطاعت نکند. و حسن این کار
اینست که اکثر این نهب و غارتها را خود بهتر از همه

کس خبر دارد و میداند. و قول او نزد علمای دین و

امنای دولت هر دو حجت است - در صورتیکه کردستانی
 بسخن او گوش نکند انشاء الله از شاهنشاه اذن
 میتوان گرفت - همین کاری که شما حالابی اذن میخواهید
 بکنید بخاطر جمعی با اذن بفضل خدا و حکم پادشاه میتوان
 کرد - میرزا رفیع که آمد از جانب میرزا فرج الله تعهدات
 بسیار در باب رفع این فتنه و فسادها کرد - آنقدر تحمل
 عیب ندارد که راست و دروغ ظاهر شود -

قرابت شوم - زین العابدین خان شاهسونرا که مردود
 دانسته و عباس قلیخان را مقبول میدارید کاش قبل
 از زحمتی بود که ولیعهد روحی فداه در برقراری زین العابدین
 خان تحمل فرمود - حالا که ممنون اولیای دولت همایون
 شده و او را بسرکردگی منصوب ساخته اند جز اینکه
 شما پهلوی او را بگیرید چاره ندارد - او هم انشاء الله

خوب خدمت میکنند- این روزها حکم فرمودند که از مراغه‌های
 پرتوگشش و قزاقونی نقل و تحویل کند- از ایلات دوپرن
 دور نباشد- آنجا که آمد بخدمت شما خیلی نزدیک میشود
 و بفضل خدا بسیار بسیار خوب خدمت خواهد کرد -
 سالهاست که چاکران ولیعهد روحی فداه او را نان
 دادند پول دادند قشلاق و ییلاق مفت دادند
 پرستاری کردند بسفر بروند جنگی و درنگی کردند تا امروز
 احمد شاه صاحب تنیب و علم و ایل و حشم شده- و
 شاهنشاه عالم پناه عرض ولیعهد روحی فداه را در
 باره او مقبول داشته- و الحق بسیار خوب رسید و
 کار آمد از میان در آمد- بالفعل که توکر از شاهسون
 آذربایجان سرکرده است و از شاهسون عراق
 و همه سرکرده‌های شاهسون کارشان خراب است

و این آباد- و همه از خدمت خارجند غیر او که الان
صد سوارش در خراسان است- آخر سخن این است
که سرکرده دویرن باید از صاحبکار صابین قلعه و کروس
زیاد متخلف نباشد بلکه خدمتگار و فرمان بر والا
باشد- پیره غلام قدیمی قایل هستم که بعد از آنکه زین
العابدین خان خدمت شما برسد- اگر خدای نخواستہ
خوب ندانید و نامرغوب دانید تابع رای مبارک شما
بشود- در حضرت ولیعهد روحی فداه هرطور خواهش
شماست عرضه چی باشم- اما هرگاه انشاء الله خوب
دانستید بسیار شکر گزار بشوم- از درگاه خدا و چاکران
شما که رحمت و خدمت چندین ساله او را در غزوات
روس و روم و محاربات گرمسیر و سفرهای یزد و کرمان
و هرات و خراسان دیدیم- کمتر سفری بود که مرحوم بروند

و او ملتزم رکاب نباشد و همیشه بطور دلسوزی خدمت
 میکرد که از او راضی میشد - و بعد روحی فداه هم پارسال
 از جنگهای هزاره و اویماقات از این راضی بودند و
 از حضرت قلیخان مرحوم شاکی - علی امی حال حاصل
 وجود چاکران پیر و امثال این حقیر همین است که
 خدمت و زحمت این گونه نوکرها را بشما و سایر
 اقازادگان خود عرض کنیم با خیرباشید - و هر که در راه والد
 بزرگوارتان جعل الله الجنة متواه زحمتی کشیده پاداش
 آنرا در نظر داشته باشید هبَاء منثورا نشود - اشهد بالله که
 هر عرضی در باب اولاد نجفعلی خان کرده باشم از آن
 رهگذر بود - جهته دیگر نداشته - پسر باش که اینجا هستند عرضی
 جز استدعای قلیل تفاوت از مقرری و مستمری خود
 ندارند - انشاء الله بعد از ورود به شهر روانه خواهیم نمود -

آقابیک هرگاه میگوید دعواهایی که دارم بعد از ولیعهد
 مرحوم بهر سببیه البته عرض او را باید پذیرفت. اما هرگاه
 همان دعواها باشد که هزار بار بشاهنشاه روح العالمین
 فداه عرض شده و ولیعهد طاب نژاد در میان بوده مگر
 در تبریز و کنار حوض باغ شمال اجماع کروی و کزانی
 شده و اجلاس فضلاء و علما بعمل آمده دوباره از سر
 گرفتن لازم نیست. عارف و عامی و شاه و گدا معترفند
 که از ولیعهد مرحوم عادل تری درین عهد بوجود نیامده.
 هرگاه آقابیک بگوید که عرض خودم را در حیات آن بزرگوار
 نکرده ام دروغ بدانید. و اگر بگوید بتوسط فلانی حق مرا
 پامال فرمودند این تهمت را بوالد مغفور خود نپسندید.
 بخدا که برای خاطر بیخ آفریده حتی فرزند و برادر خود چشم
 از یک پوش ببحساب نمیپوشید. از امثال پیره غلام

عرض کردن است قبول و انکار یا خدام سرکار است -
 امرکم مطاع -

تصدقت شوم برواتی که از دفتر تیریز بشما حواله شده همه
 راحتی هشتصد تومان که دو چهار صد تومان است البته
 البته بدهید و زود سیاهمه بفرستید تا دستور العمل بمر مبارک
 ولیعهد روحی فداه برای شما بیاید بعد از القرائن معمول
 دارید والسلام

این مقدمه رساله عروضیه است که تقایم مقام در وقت
 معزولی خود نوشته در آنوقت امیرزادگان عظام نزد حاجی
 میرزا آقاسی درس عروض میخواندند و تقایم مقام بعبادت
 والد خود که هفته یکبار بسرکشی درس و مشق امیرزادگان
 بکنتب خانه می آمد روزی در مکتب خانه خدمت

امیرزادگان عظام رسیده در تقطیع شعری گفتگو شده بود
 امیرزادگان بقایم مقام ایراد گرفته و قول حاجی میرزا آقایی
 را تخریب داده بودند مشارالیه که بخانه مراجعت کرده بود
 شبانه این رساله را نوشته بخدمت سرکار ولیعهد فرستاده
 بود و بجای میرزا آقایی ضربی بکنایت زده است که
 هامة گردگانی و علامه آسمانی اشاره باوست تمام این رساله
 بدست نیفتاد آنچه در مقدمه ذکر شده همین است

ابتدای هر سخن و افتتاح هر کلام بنام پروردگاری شایسته
 و سزااست که بیت موزون فلک را بی وتد و سبب
 برافراشت - و سقف مرفوع را بی مسامعروض و ضرب
 پیاداشت - بحر بروج را بلالی نجوم موشخ کرد - و دوایر

چرخ دوار را بی حاجت خط پرکار پدید آورد- و سطرین لیل
 و نهار را در فصلین خزان و بهار موازی و موازن سازد-
 و در سایر اوقات چنان ناقص و مضاعف و معلول
 و مزاحف آورد که گاه مقطوف و محرومند و گاه نذیل و
 مجزوم- صدر آفاق را در هر عشا و اشراق مقطع روز
 رخشان کند و مطلع مهر درخشان "جعلنا اللیل لباساً و
 جعلنا النهار معاشاً" چرخ برین را متحرک و دایره ساخت
 و مرکز زمین را ساکن و ثابت تا محور نعیمی عام و اوزان
 احسان و انعام را از شگون این سکون و برکات ان
 حرکات در بسیط زمین و مدید زمان پدید آورد و کمال
 قدرت خویش ظاهر کند و جمال رحمت باهر هو الذی ارسل
 رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره
 المشرکون هادی سبیل خواجه رسل سلام الله و صلواته علیه

را با حجت بلاغت و معجز فصاحت نزد گروه مشرکین و
 ہدم اساس کفر و کین فرستاد لیهلک من ہلک عن بینۃ
 و یحیی من حی عن بینۃ جبرئیل امین تنزیل مبین بیاورد
 کہ جملہ معلقات حکم مطلقات یافت۔ و غوغای منکران بر
 کران رفت۔ و الزام مدعیان عیان گشت فالحمد للہ
 الذی انزل علی عبدہ الذی صدق بالحق و نطق بالصواب
 و علی آلہ الاطیاب و اصحابہ الامجباب
 و بعد این عریفہ ایست عاجزانہ و ذریعہ چاکرانہ از عبد
 ضعیف آثم جانی ابوالقاسم ابن عیسیٰ الحسنی احمینی الفراءنی
 بخاک راہ و غبار درگاہ ولیعهد دولت اسلام و نگهبان
 ملت سیدانام۔ حارس ملک توران و ایران۔ حافظ ثغر
 اسلام و ایمان۔ سیب صقیل غزا و جہاد۔ سد سید ثغور
 و بلاد۔ وارث تلج چشمید۔ ثالث ماہ و خورشید۔ داور دوران

مایه امن و امان ابد الله عیسه و نصر جیشه و اید
 اعوانه و شید ارکانه که فدای خاک پای فلک فرسای
 کردم - این غلام بکج فقر و گنج شکر و نوشه قناعت خو کرده
 از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم - که بقیه عمر وظیفه دعا
 گوئی در ظل اعتاب والا با فراغ بال و رفاه حال تقدیم
 توأم کرد - و از طعن لسان و ضرب کسان مامون و مضمون
 بوده و احد الهم و فاقد النعم حامد و داعی شوم - جاہد و سعی
 باشم - ولی اکنون از مساوی بخت بد و فحادی کار خود
 چنان می بینم که دست اهل و پای امیدم از ذیل مرام
 و نیل این مقام نیز کوتاه و کشیده باشد -

گوشه گزتم ز خلق و فائده نیست

گوشه چشمش بلای گوشه نشین است

اگر تا حال آسمان کبود را با این بنده رایی بد خوبی بود -

و دشمنان حسود را راه بد گویی نه جرم و عصیان بود و نه
 کفر و کفران - که ناصوابی را صواب جواب گویم یا ناسزائی را
 بمعارضه مثل سزا دهم

مختسب خم شکست و من سراو

سن بالسن و ابجروح قصاص

خلاف امروز که سرکار اینغلام باعتبار عالیات افتاده

که لودنوت انملة لا حترقت

دور زمانه دشمنم گردش چشم یار هم

یار کمر بقتل من بسته و روزگار هم

این بنده را غایت فخر و اعتبار است نه مایه تنگ و عار

که صریح ارباب خود باشم نه قریح اذتاب خود

چو میتوان بصوری کشید بار عدو را

چرا صبور نباشم که جور یار کشم

ولیکن ابنای ملوک را قانون سلوک با گدایان کوی و
 فقیران و عاگوی چندانکه خوبتر بود مرغوب تر بود. چرا که
 پادشاهانرا خاطر گدایان بستن هنر است نه خستن. و
 حرمت درویشان خواستن کمال است نه کاستن. بذات
 پاک خدا و تاج و بخت والا سوگند که این بنده اگر جسارتی
 کرده است بواسطه آن بوده است که حکیمان گفته اند.

دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن

بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

چاکران اعتبار دولت را که پرورده خوان الوان نعمتند
 منتهای ناسپاسی و حق ناشناسی است که هر چه بینند و دانند
 عرض آنرا فرض ندانسته تامل جایز شمارند. فدوی دیدم که
 شاهزادگان عظام در علم عروض از نو شرعی کرده اند. و
 مسائلی چند آموخته اند. که نه در هیچ کتاب است و نه

بروفق صواب - لاجرم التزام خاموشی را نوعی از فراموشی حق
 نعمت دیده به تکلیف و اصرار نواب امیرزاده کامکار سبب
 الملوک میزاعزه نصره و دامت شوکتة همین قدر عرض کردم
 که بالمثل لفظ "همه" در شعر شهیدی و تذموج است نه
 نه سبب ثقیل - و "کنیه" در بیت ابن مالک برون "فعلن"
 است نه "مفتعلن" - و تساوی چهار مصراع رباعی در اوزان
 بیست و چهارگانه لزوم مالا یلزم است نه واجب و لازم
 فدایت شوم غافل از اینکه قول حق همه جا مایه طعن و
 دق خواهد شد - و این غلام ثالث سیدیو و جامی در مجلس
 یحیی برکی و مدرس ملای مکتبی خواهم بود - همانا معروض خاطر
 خطیر والاگشته باشد که از امروز تا حال نقل مجالس و سر
 عشر مدارس شده - و گاه و بیگاه از فرقه طلاب و حلقه
 کتاب بر نقص و رد این غلام در کار استناد اند - و

مشغول استشهاد - لکن کفی باشد شهیداً که اگر اینگونه اجتهاد
 در کار غزا و جهاد پیشد این زمان نامی از گروه روس
 در تقویر ملک محروس نمانده بود -

نو پاشاه چین جوی جنگ و نبرد

زگردن فرازان بر انگیز گرد

چه خواهی ز جان یکی مرد پیر

که کادوس خواندی ورا شیر گیر

این غلام اگر عود و صندل باشم و یا چوب جنگل و سرو

فرخار یا شلخ پر خار شک نیست که در باغ این دولت

بیزوال رسته ام و از خاک و آب این اعیان والا نشو

و نا جسته - العیاذ بالله بخت بر مهده وارد خواهد آمد که چرا

تخم خار در باغ خاص کاشته اند - و تیغ تلخ را مورد سی ساله

تزیینت داشته -

من اگر خادم اگر گل چین آرائی هست
 که ازان دست که می پروردم میرویم
 این غلام بنفس خویش از مشت خاک و خار و خاشاک
 نابود تر و بی وجود تر است - و لکن بفرحمت و شکوه
 دولت والا شاید چندان طرف لغو و لفظ حشو نیباشم که بعد
 از چهل سال ریج بردن و دود چراغ خوردن باز در علوم
 مبادی و امانم یا عروض و قوافی ندانم - اگر قومی از اینای زمان
 کنایه الحسنائے قلن لوجهما * حسداً و بعضاً انها لذمیم
 چنانم جلوه دهند که فلان در کار دین بغایت کاهل است
 و در کار دنیا بسیار جاہل - چه غم که طایفه درویشان را که
 با دنیای ایشان کاری نیست و اگر کاری در باب مذہب
 و کیش است با خدای خویش است و بس ع
 کس چه داند که پس پرده که خوب است که زشت

بی در باب حفظ و روایت و فن فضل و بلاغت اگر تا کید
معان و تجدید امتحان در کار است بحدیث گوی و
چوگان موجود است و اسب و میدان حاضر-

اذا شئت ان الهو بلحیة احمق

اریه عباری ثم قلت له الحق

بنده کمترین که دایماً چون بخت ولیعهد خرم و شکفته است
نه چون قلب حسودان در هم و آشفته- از این است که
غایت بضاعت و مایه استظافتش همین کلک شکسته
است و نطق فرو بسته- که هیچ آفریده را از فضل خدا و
بین توجه والا امکان قدرت نیست که تواند این اسباب
دعا گویی و آلت ثنا خوانی را از من واستاند-

شیخ شبلی را حکایت کنند که یکی از سفرهای دزد بر کاروان
زد- هر کس را در غم مال افغان و خروش برخاست مگر

او که همچنان ساکن و صابر بود و خندان و شاکر که موجب
 تعجب سارقان گشته و به آن باز پرسیدند گفت این
 جماعت را مایهٔ بضاعت همان بود که رفت خلاف من
 که آنچه داشتم کماکان باقی است. و امثال شما را تصرف
 در آن نیست. تصدقت گرم تا گروه و شاة را راه سخن
 بسته گردد و عموم حساد را جبل نفس گسسته عرض این
 مطلب در حکم وجوب است که این غلام وجودات و
 شهود صفات و دودمان سلطنت را نور فوق الانوار و
 طور ماعدالاطوار میدانم بوفی که اصلا وجه شبهه و ربط و
 نسبت با این اجناس و انواع و تکوین و ابداع که
 معرفت علما و حکما و مصطلح متأخرین و قدماست ندارند
 بل عالم آنوجودات پاک و شهودات تابناک ماورای عالم
 آب و خاکست. که اگر علمشان بالمثل عین ذات باشد

یا فعلشان از خوارق عادات - لیس هذه اول فاروق
کسوت فی الاسلام - عیسی علی نبینا و علیه السلام در عهد
صبی و مهد قنات ناطق و صادق بود و بیپاکی مادر شاهد
شد - پیغمبر ماصلی الله علیه و آله نیز بکبیتی نرفته و ابجدی
ناخوانده معلم علوم اولین و آخرین بود و مقنن رسوم
دنیا و دین - کذلک امثال این امور از کسانی که سلطنت
کونین را حایزند و درک افهام ما از کنه احوالشان عاجز
بعید و بدیع نیست خواه بادشاه عهد باشند یا در خوابگاه
مهد - عجبی نباشد که طرح افلاک را مهندس شوند و شرح
اسرار را مدرس - و علم ازل را محقق و پیر خرد را مصدق
و لکن در سایر مواد تصدیق طایفه متعلمان بر کمال فضل
معلم چنان است که امام جماعت را سلسله اجازت
منتهی پامون گردد - و جناب شیخ از عوام شهر بر ثبوت